|  |
| --- |
| آيا اميرمؤمنان و حسنين عليهم السلام از عثمان طرفداري كرده اند؟ |
|  |
| **توضيح سؤال:**  برخي ادعا مي كنند كه اميرمؤمنان عليه السلام و همچنين حسنين عليهما السلام در زماني كه عثمان در محاصره بوده، به طرفداري از او با مهاجمان درگير شده اند، براي عثمان آب آورده و ...  آيا اين مطلب صحت دارد ؟ آيا روايت صحيح السندي در اين زمينه در منابع شيعه و سني وجود دارد يا خير؟  **پاسخ:**  برخي از علماي اهل سنت، روايتي در اين زمينه نقل كرده اند؛ اما از نظر سندي و دلالي مشكلاتي دارد كه ما به صورت مختصر به آن خواهيم پرداخت:  تنها مدركي كه در كتاب هاي اهل سنت در اين زمينه وجود دارد، و اين ارتباط صميمانه را ثابت مي كند، روايتي است كه بلاذري در انساب الأشراف، ابن شبه نميري در تاريخ المدينه و ابن عبد ربه در العقد الفريد نقل كرده اند.  تمام چند قسمت اول سريال بر اساس همين روايت سناريو سازي شده است؛ در حالي كه اين روايت به تصريح بزرگان اهل سنت، از نظر سندي ضعيف است.  **اصل روايت:**  **حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ سُلَيْمَانَ، وَأَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ الرَّمَادِيُّ، قَالا: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارِ بْنِ نُصَيْرٍ، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَي بْنِ سُمَيْعٍ الْقُرَشِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، قَالَ: أَشْرَفَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَي النَّاسِ وَهُوَ مَحْصُورٌ فَقَالَ: أَفِيكُمْ عَلِيٌّ؟ قَالُوا: لا. قَالَ: أَفِيكُمْ سَعْدٌ؟ قَالُوا: لا. فَسَكَتَ، ثُمَّ قَالَ: أَلا أَحَدَ يُبَلِّغُ مَاءً؟ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِثَلاثِ قِرَبٍ مَمْلُوءَةٍ، فَمَا كَادَتْ تَصِلُ إِلَيْهِ حَتَّي جُرِحَ فِي سَبَبِهَا عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي هَاشِمٍ وَمَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ حَتَّي وَصَلَتْ إِلَيْهِ.**  **وَبَلَغَ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ عُثْمَانَ يُرَادُ قَتْلُهُ، فَقَالَ: إِنَّمَا أَرَدْنَا مِنْهُ مَرْوَانَ، فَأَمَّا قَتْلُهُ فَلا، وَقَالَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: اذهبا بنفسيكما حتي تقوما علي باب دار عثمان فلا تدعا واحدا يصل إليه. وبعث الزبير ابنه وبعث طلحة ابنه علي كره منه، وبعث عدة من أصحاب محمد أبناءهم يمنعون الناس أَنْ يَدْخُلُوا عَلَي عُثْمَانَ، وَيَسْأَلُونَهُ إِخْرَاجَ مَرْوَانَ، فَلَمَّا رَأَي ذَلِكَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَرَمَي النَّاسُ فِيهِمْ بِالسِّهَامِ حَتَّي خُضِّبَ الْحَسَنُ بِالدِّمَاءِ عَلَي بَابِهِ، وَأَصَابَ مَرْوَانَ سَهْمٌ وَهُوَ فِي الدَّارِ، وَخُضِّبَ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ، وَشُجَّ قَنْبَرٌ.**  **وَخَشِيَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَغْضَبَ بَنُو هَاشِمٍ لِحَالِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَأَخَذَ بِيَدِ رَجُلَيْنِ، وَقَالَ لَهُمَا: إِنْ جَاءَتْ بَنُو هَاشِمٍ فَرَأَوُا الدِّمَاءَ عَلَي وَجْهِ الْحَسَنِ كَشَفُوا النَّاسَ عَنْ عُثْمَانَ، وَبَطَلَ مَا تُرِيدَانِ، وَلَكِنْ مُرَّا بِنَا حَتَّي نَتَسَوَّرَ عَلَيْهِ الدَّارَ، فَنَقْتُلَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمَ بِنَا أَحَدٌ.**  **فَتَسَوَّرَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَصَاحِبَاهُ مِنْ دَارِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ حَتَّي دَخَلُوا عَلَي عُثْمَانَ، وَمَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ ؛ لأَنَّ كُلَّ مَنْ كَانَ مَعَهُ كَانَ فَوْقَ الْبُيُوتِ، فَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلا امْرَأَتُهُ. فَقَالَ لَهُمَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ: مَكَانَكُمَا حَتَّي أَبْدَأَ بِالدُّخُولِ، فَإِذَا أَنَا خَبَطْتُهُ فَادْخُلا فَتُوجِئَاهُ حَتَّي تَقْتُلاهُ.**  **فَدَخَلَ مُحَمَّدٌ فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ " أَمَا وَاللَّهِ لَوْ رَآكَ أَبُوكَ لَسَاءَهُ مَكَانُكَ مِنِّي ". فَتَرَاخَتْ يَدُهُ، وَحَمَلَ الرَّجُلانِ عَلَيْهِ فَوَجَآهُ حَتَّي قَتَلاهُ، وَخَرَجُوا هَارِبِينَ مِنْ حَيْثُ دَخَلُوا، وَصَرَخَتِ امْرَأَتُهُ فَلَمْ يُسْمَعْ صُرَاخُهَا لِمَا فِي الدَّارِ مِنَ الْجلَبَةِ، فَصَعَدَتِ امْرَأَتُهُ إِلَي النَّاسِ فَقَالَتْ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ قُتِلَ.**  **فَدَخَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُمَا فَوَجَدُوا عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَذْبُوحًا فَانْكَبُّوا عَلَيْهِ يَبْكُونَ، وَخَرَجُوا، وَدَخَلَ النَّاسُ فَوَجَدُوهُ مَقْتُولا، وَبَلَغَ عَلِيًّا الْخَبَرُ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَسَعْدًا وَمَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ، فَخَرَجُوا، وَقَدْ ذَهَبَتْ عُقُولُهُمْ لِلْخَبَرِ الَّذِي أَتَاهُمْ، حَتَّي دَخَلُوا عَلَيْهِ فَوَجَدُوهُ مَذْبُوحًا، فَاسْتَرْجَعُوا.**  **وَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لابْنَيْهِ: كَيْفَ قُتِلَ وَأَنْتُمَا عَلَي الْبَابِ؟ وَلَطَمَ الْحَسَنَ وَضَرَبَ الْحُسَيْنَ، وَشَتَمَ مُحَمَّدَ بْنَ طَلْحَةَ، وَلَعَنَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَخَرَجَ وَهُوَ غَضْبَانُ يَرَي أَنَّ طَلْحَةَ أَعَانَ عَلَي مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ فَلَقِيَهُ طَلْحَةُ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ ضَرَبْتَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ؟ فَقَالَ: عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ أَلا يَسُوءُنِي ذَلِكَ يُقْتَلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ بَدْرِيٌّ لَمْ تَقُمْ عَلَيْهِ بَيِّنَةٌ وَلا حُجَّةٌ ! ! فَقَالَ طَلْحَةُ: لَوْ دَفَعَ إِلَيْنَا مَرْوَانَ لَمْ يُقْتَلْ. فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: لَوْ أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ مَرْوَانَ لَقُتِلَ قَبْلَ أَنْ تَثْبُتَ عَلَيْهِ حُكُومَةٌ.**  از سعيد بن مسيب نقل شده است كه عثمان در زماني كه محاصره بود، از بلندي خانه با مردم سخن گفت و سؤال كرد: آيا در ميان شما علي هست ؟ گفتند: خير. گفت: آيا در ميان شما سعد هست ؟ گفتند: خير. پس ساكت شد. سپس گفت: آيا در شما كسي نيست كه به ما آب برساند؟ اين خبر به گوش علي (عليه السلام) رسيد؛ پس سه مشك را كه پر از آب بود، فرستاد، آب به عثمان نرسيد مگر اين كه تعدادي از غلامان بني هاشم و غلامان بني اميه براي رساندن آن زخمي شدند.  و خبر به علي (عليه السلام) رسيد كه آن ها قصد كشتن عثمان را دارند؛ پس گفت: ما از او مروان را مي خواهيم؛ ولي قصد كشتن او را نداريم، به حسن و حسين (عليهما السلام) فرمود: برويد و بر در خانه عثمان بإيستيد، اجازه ندهيد كه دست كسي به او برسد. زبير پسرش را فرستاد، طلحه نيز پسرش را فرستاد ؛ با اين كه پسر طلحه از اين كار ناراحت بود. عده اي اصحاب محمد (صلي الله عليه وآله) نيز فرزندانشان را فرستاند تا اجازه ندهند مردم به خانه عثمان وارد شوند و از او بخواهند كه مروان را بيرون كند، محمد بن أبي بكر نظاره گر بود و ديد كه مردم به سوي آن ها تير اندازي كرند؛ تا جائي كه حسن (عليه السلام) با خون ها در درِ خانه رنگين شد، مروان در داخل خانه تير خورد، محمد بن طلحه از خون رنگين شد، سر قنبر شكست، محمد بن أبي بكر ترسيد كه بني هاشم به خاطر وضعيت حسن و حسين (عليهما السلام) خشمگين شوند؛ به همين دست آن دو نفر را گرفت و به آن ها گفت:  اگر بني هاشم بيايند و خون را در صورت حسن (عليه السلام) ببينند ناراحت شوند؛ جلوي مردم را از رسيدن به عثمان خواهند گرفت و شما به هدفتان نخواهيد رسيد، پس بيايد با من برويد تا از ديوار بالا برويم و او را بكشيم، بدون اين كه كسي خبردار شود، پس محمد بن أبي بكر و دو همراهش از ديوار خانه مردي از انصار بالا رفتند و وارد خانه عثمان شدند، هيچ يك از همراهان عثمان نمي دانستند كه آن ها داخل خانه هستند؛ زيرا تمام همراهان او بالاي بام بودند و تنها همسر عثمان در آن جا بود، محمد بن أبي بكر به دو همراهش گفت: شما سرجايتان بإيستيد تا اول من وارد شوم، وقتي من او را زير دست پا گرفتم و كتك زدم، شما وارد شويد و بياييد تا او را بزيند تا كشته شود.  پس محمد بن أبي بكر داخل شد و ريش عثمان را گرفت، عثمان به او گفت: به خدا سوگند اگر پدرت تو را مي ديد به خاطر اين كاري كه با من مي كني از غصه مي مرد، محمد از او دست كشيد، آن دو نفر حمله كردند آن قدر عثمان را زدند تا او را كشتند، و از همان راهي كه آمده بودند، در حالي كه ترسيده بودند، فرار كردند، همسر عثمان فرياد كشيد، اما به خاطر سر و صدايي كه در خانه بود، كسي صداي او را نشنيد، همسر عثمان پيش مردم رفت و گفت:  امير المؤمنين كشته شد، پس حسن و حسين (عليهما السلام) و همراهان آن ها وارد شدند و عثمان را ذبح شده ديدند، صورت خود را چرخاندند و براي عثمان گريه كردند و خارج شدند، مردم وارد خانه شدند و عثمان را ديدند كه كشته شده. خبر به گوش علي (عليه السلام) طلحه، زبير، سعد و ساير مردم مدينه رسيد، پس خارج شدند؛ به صورتي كه از شنيدن اين خبر عقلشان را از دست داده بودند، وارد خانه عثمان شدند و او را ذبح شده ديدند؛ پس «انا لله وإنا اليه راجعون» گفتند.  علي به دو فرزندش گفت: چگونه كشته شد؛ در حالي كه شما جلوي در بوديد؟ حسن را سيلي و حسين را كتك زد، محمد بن طلحه را فحش داد و عبد الله بن زبير را لعنت كرد.  علي (عليه السلام) از خانه خارج شد در حالي كه بسيار عصباني بود، فكر مي كرد كه طلحه در كشتن عثمان همكاري كرده است؛ طلحه با آن حضرت روبر شد و گفت: چه شده تو را اي ابو الحسن كه حسن و حسين را كتك زده ايد؟ علي (عليه السلام) گفت: لعنت خدا بر تو، چرا ناراحت نباشم؛ در حالي كه امير المؤمنين كشته شده، او يكي از ياران رسول خدا بود و از حاضران در جنگ بدر بود، بي هيچ دليل و برهاني او را كشتند. طلحه گفت: اگر مروان را بهما مي داد، كشته نمي شد. علي (عليه السلام) گفت: اگر مروان را به شما تحويل مي داد، قبل از اين كه حكومتش تثبيت و وارد خانه اش شود، كشته مي شد.  النميري البصري، ابوزيد عمر بن شبة (متوفاي262هـ)، تاريخ المدينة المنورة، ج2، ص301 ش 2363، تحقيق علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1417هـ-1996م.  البلاذري، أحمد بن يحيي بن جابر (متوفاي279هـ)، أنساب الأشراف، ج2، ص284، طبق برنامه الجامع الكبير.  الأندلسي، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفاي: 328هـ)، العقد الفريد، ج4، ص273، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، 1420هـ - 1999م.  **نكته اول: سند روايت ضعيف است:**  اشكال اصلي در سند اين روايت، در محمد بن عيسي بن سميع است كه توسط تعدادي از علماي اهل سنت تضعيف شده و گفته اند كه او در سند اين روايت تدليس كرده است، روايتي را كه از يك فرد ضعيف شنيده، آن را به ابن أبي ذئب نسبت داده تا ضعف روايت را بپوشاند.  نميري بعد از نقل اين روايت مي گويد:  **وَهَذَا حَدِيثٌ كَثِيرُ التَّخْلِيطِ، مُنْكَرُ الإِسْنَادِ لا يُعْرَفُ صَاحِبُهُ الَّذِي رَوَاهُ عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ، وَأَمَّا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ وَمَنْ فَوْقَهُ فَأَقْوِيَاءُ.**  اين حديثي است كه راست با راست و دروغ قاطي شده است، سند آن غير قابل پذيرش است، راوي كه از آن را از أبي ذئب نقل كرده، شناخته شده نيست؛ اما أبي ذئب و راويان بالاتر از او قوي هستند.  النميري البصري، ابوزيد عمر بن شبة (متوفاي262هـ)، تاريخ المدينة المنورة، ج2، ص301 ش 2363، تحقيق علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1417هـ-1996م.  ابراهيم بن محمد طرابلسي، نام محمد بن عيسي بن سميع، در زمره مدلسان آورده و تصريح كرده است كه او اين روايت را ابن أبي ذئب نشنيده؛ بلكه آن را از شخص ديگري كه ضعيف بوده شنيده است:  **د س ق محمد بن عيسي بن سميع ذكر بن حبان ك انه روي حديث مقتل عثمان عن بن أبي ذئب ولم سمعه منه إنما سمعه عن إسماعيل بن يحيي أحد الضعفاء عنه وكذلك قال صالح بن محمد وغيره.**  محمد بن عيسي بن سميع، ابن حبان گفته كه او روايت كشتن عثمان را از ابن أبي ذئب نقل كرده؛ در حالي كه روايت را از او نشنيده؛ بلكه آن را از اسماعيل بن يحيي كه يكي از ضعيفان است، شنيده است؛ همين سخن را صالح بن محمد و ديگران نيز گفته اند.  الحلبي الطرابلسي ، أبو الوفا إبراهيم بن محمد بن سبط ابن العجمي (متوفاي841هـ) ، التبيين لأسماء المدلسين ، ج1 ص193، رقم: 72 ، تحقيق : محمد إبراهيم داود الموصلي ، ناشر : مؤسسة الريان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت ، الطبعة : الأولي ، 1414 ـ 1994م  جالب است كه بزرگان اهل سنت، تدليس را برادر دروغ دانسته اند و آن را به شدت مذمت كرده اند:  خطيب بغدادي ، از علماي مشهور اهل سنت در باره حكم تدليس آورده است :  **سمعت الشافعي يقول قال شعبة بن الحجاج التدليس أخو الكذب ... قال ثنا غندر قال سمعت شعبة يقول: التدليس في الحديث أشد من الزنا ولأن أسقط من السماء أحب الي من ان ادلس... سمعت المعافي يقول سمعت شعبة يقول لأن أزني أحب الي من ادلس... سمعت الحسن بن علي يقول سمعت أبا أسامة يقول خرب الله بيوت المدلسين ما هم عندي الا كذابون.**  از شافعي شنيديم كه مي گفت: شعبة بن حجاج گفت : تدليس ، برادر دروغ است . غندر مي گويد: از شعبه شنيدم كه مي گويد : تدليس در حديث بدتر از زنا است ، اگر من از آسمان سقوط كنم ، برايم بهتر است از اين كه تدليس كنم . از شعبه شنيدم كه مي گفت : اگر من زنا كنم ، برايم بهتر از اين است كه تدليس كنم . از أبا اسامه شنيدم كه مي گفت : خدا خانه مدليسن را خراب كند، آن ها در نزد من دروغگو ياني نيستند .  البغدادي، ابوبكر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب (متوفاي463هـ)، الكفاية في علم الرواية، ج 1، ص355 ـ 356 ، تحقيق: ابوعبدالله السورقي، إبراهيم حمدي المدني، ناشر:المكتبة العلمية - المدينة المنورة.  بنابراين، محمد بن عيسي بن سميع، يكي از مدلسين بوده و اين روايت را كه از يكي از ضعفا شنيده ، به دورغ به إبن أبي ذئب نسبت داده تا ضعف سندي آن را بپوشاند.  در نتيجه، قضيه آب آوردن اميرمؤمنان عليه السلام براي عثمان، دفاع بني هاشم، امام حسن و امام حسين عليهما السلام از عثمان، زخمي شدن امام حسن در دفاع از عثمان و ... همگي دروغ هستند.  **نكته دوم: نكته هاي قابل توجه در اين روايت:**  در اين روايت مطالب قابل توجهي آمده است كه برخي از آن ها اصلا توسط اهل سنت مطرح نمي شود، و برخي ديگر دروغ بودنش از آفتاب هم روشن تر است.  از جمله در اين روايت آمده است كه اميرمؤمنان عليه السلام، به محمد بن طلحه فحش داد و عبد الله بن زبير و همچنين طلحة بن عبيد الله را لعن كرد.  اگر اميرمؤمنان عليه السلام، طلحه و عبد الله بن زبير را لعن كرده؛ در حالي كه هر دوي آن ها از اصحاب هستند، چرا اهل سنت تا اين اندازه از اين دو نفر پشتيباني مي كنند؟  در اين روايت آمده است كه اميرمؤمنان عليه السلام اعتقاد داشت كه طلحه در كشتن عثمان دست داشته و همكاري كرده است.  اين مسائل، براي اعتقادات اهل سنت هزينه بسيار سنگيني دارد و تمام بافته هاي آنان را پنبه كرده و اساس اعتقادات آن ها را در باره عدالت همه اصحاب باطل خواهد كرد.  آيا طلحه اي در كشتن عثمان همكاري كرده، مي تواند عادل باشد؟  همچنين در اين روايت آمده است كه محمد بن أبي بكر در قتل عثمان شركت داشته و مباشر بوده؛ در حالي كه برخي از اهل سنت ادعا مي كنند كه او هيچ نقشي نداشته و حتي وقتي از كشته شدن عثمان باخبر مي شود، به شدت ناراحت شده و به قاتلان عثمان حمله مي كند.  در اين روايت، هيچ اثري از عبد الله بن سبأ و معجزات او نيست؛ در حالي كه وهابي ها ادعا مي كنند نقش اصلي در كشتن عثمان را عبد الله بن سبأ بازي مي كرده است.  **نكته سوم: اميرمؤمنان (ع)، به بي گناهاني كه در داخل خانه عثمان بودند، پناه داده بود، نه به خود عثمان:**  حتي فرض را بر اين بگيريم كه اميرمؤمنان عليه السلام فرزندانش را براي دفاع از خانه عثمان فرستاده باشد، يا خود آن حضرت در زماني كه صحابه آب را بر روي او بسته بودند، آب آورده باشد و ... اما از كجا معلوم كه اين كارها براي دفاع و آب رساني به خود عثمان باشد؟  بي ترديد در خانه عثمان، همسران، كنيزان و كودكاني وجود داشتند كه هيچ نقشي در عملكرد عثمان نداشتند، بنابراين آن ها نبايد به گناه عثمان مي سوختند، آسيب مي ديدند و از تشنگي هلاك مي شدند. اميرمؤمنان عليه السلام براي حفاظت از جان آن ها و رساندن آن به اين بي گناهان تلاش كرده است نه به خاطر عثمان بن عفان .  جالب است كه روايت صحيح السندي در منابع اهل سنت وجود دارد كه اين مطلب را ثابت مي كند. ام المؤمنين ام حبيبه، همسر گرامي رسول خدا صلي الله عليه وآله كه از بني اميه بود، براي نجات محاصره شدگان آمد و از اميرمؤمنان عليه السلام درخواست كرد كه افراد محاصره شده را در پناه او قرار دهد، امام عليه السلام با قاطعيت فرمود كه همه محاصره شده گان در پناه تو هستند؛ غير از عثمان و سعيد بن العاص .  **اصل روايت:**  ابن شبه نميري در تاريخ المدينة مي نويسد:  **حَدَّثَنَا مُوسَي بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قال: حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ الْمَاجِشُونِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ (ص) وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حِينَ حُصِرَ عُثْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حُمِلَتْ حَتَّي وُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي خِدْرِهَا وَهُوَ عَلَي الْمِنْبَرِ، فَقَالَتْ: " أَجِرْ لِي مَنْ فِي الدَّارِ ". قَالَ: نَعَمْ إِلا نَعْثَلا وَشَقِيًّا، قَالَتْ: " فَوَاللَّهِ مَا حَاجَتِي إِلا عُثْمَانُ، وَسَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ ". قَالَ: مَا إِلَيْهِمَا سَبِيلٌ. قَالَتْ: " مَلَكْتَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ فَأَسْجِحْ "، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ مَا أَمَرَكِ اللَّهُ وَلا رَسُولُهُ.**  ماجشون روايت كرده است كه ام حبيبه همسر رسول خدا (ص) هنگامي كه عثمان در محاصره بود در ميان حجابش به نزد علي (عليه السلام) آمده در حاليكه ايشان بالاي منبر بودند و گفت : كساني را كه در خانه (عثمان) هستند در پناه من قرار ده ؛ ايشان فرمودند : غير از نعثل (پيرمرد يهودي و كنايه از عثمان) و شقي (كنايه از سعيد بن العاص) .  ام حبيبه گفت : مقصود اصلي من همان دو است ؛ ايشان گفتند : آن دو را نمي تواني آزاد كني، ام حبيبه گفت: پسر ابوطالبي ، حال كه غالب آمدي گذشت كن ، اميرمؤمنان فرمود: به خدا سوگند ، خدا و رسولش به تو چنين دستوري نداده اند.  النميري البصري، ابوزيد عمر بن شبة (متوفاي262هـ)، تاريخ المدينة المنورة، ج 2، ص219 ح 2019، تحقيق علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1417هـ-1996م.  **بررسي سند روايت:**  سند اين روايت كاملا صحيح و تمام راويان آن ثقه هستند، براي اثبات اين مطلب ناچاريم تك تك راويان را بررسي نماييم:  ***أبو سلمة، موسي بن اسماعيل:***  او از اساتيد محمد بن اسماعيل بخاري به شمار مي رود، چنانچه ذهبي در شرح حال او مي نويسد:  **موسي بن إسماعيل أبو سلمة التبوذكي الحافظ عن شعبة وهمام وخلق وعنه البخاري وأبو داود وابن الضريس وابن أبي عاصم سبطه قال عباس الدوري كتبنا عنه خمسة وثلاثين ألف حديث قلت ثقة ثبت مات 223 ع**  موسي بن اسماعيل، حافظ (كسي كه يك صد هزار حديث حفظ بوده) بود، از شعه و ... روايت نقل كرده است و بخاري ، ابوداود و ... از اوحديث شنيده اند. عباس دوري گفته: من 35 هزار حديث از او نوشتم. من (ذهبي) مي گويم: او ثقه و مورد اعتماد بود.  الذهبي الشافعي، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفاي 748 هـ)، الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، ج2 ص301، رقم: 5677 ، تحقيق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولي، 1413هـ - 1992م.  ***يوسف بن يعقوب:***  از راويان بخاري، مسلم، ترمذي، نسائي و ابن ماجه، ذهبي در باره او مي نويسد:  **يوسف بن يعقوب بن أبي سلمة الماجشون أبو سلمة المدني عن أبيه والمقبري والزهري وعنه أحمد ومسدد ثقة مات 185 خ م ت س ق .**  يوسف بن يعقوب، از پدرش ، مقبري و زهري روايت شنيده و احمد بن حنبل از او نقل كرده و ثقه است.  الكاشف ج2 ص402، رقم: 6459  ***يعقوب بن أبي سلمة:***  او نيز از راويان صحيح مسلم، ابوداود، ترمذي و ابن ماجه است، ابن حجر عسقلاني در شرح حال او مي نويسد:  **يعقوب بن أبي سلمة الماجشون التيمي مولاهم أبو يوسف المدني صدوق من الرابعة مات بعد العشرين م د ت ق .**  يعقوب بن أبي سلمة، راستگو بوده است.  تقريب التهذيب ج1 ص608، رقم: 7819  نكته مهم در اين روايت، اين است كه اميرمؤمنان عليه السلام از عثمان با عنوان «نعثل» ياد كرده است. لقبي كه اكثر اصحاب ، عثمان را با آن ياد مي كردند.  نعثل يك يهودي قد بلند، ريش بلند، زشت چهره و احمق بود كه هر وقت مي خواستند كسي را مسخره كنند از نام او استفاده مي كردند.  **نكته چهارم: اميرمؤمنان (ع) قسم ياد كرد كه از عثمان دفاع نكند**  رواياتي در منابع اهل سنت وجود دارد كه بر طبق آن، وقتي عثمان اميرمؤمنان عليه السلام را متهم كرد كه نويسنده نامه به والي آن حضرت بوده، آن حضرت سوگند ياد كرد كه هرگز از او دفاع نخواهد كرد تا در قيامت در برابر خداوند با او روبرو شود.  ابن شبه نميري در تاريخ المدينه دو روايت در اين زمينه نقل كرده است:  **روايت اول:**  **حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الْحُبَابِ، قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا كَانَ قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ مِصْرَ مَعَهُمْ صَحِيفَةٌ صَغِيرَةُ الطَّيِّ، فَأَتَوْا عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ غَيَّرَ وَبَدَّلَ، وَلَمْ يَسِرْ مَسِيرَةَ صَاحِبَيْهِ، وَ كَتَبَ هَذَا الْكِتَابَ إِلَي عَامِلِهِ بِمِصْرَ، أَنْ خُذْ مَالَ فُلانٍ وَاقْتُلْ فُلانًا وَسَيِّرْ فُلانًا، فَأَخَذَ عَلِيٌّ الصَّحِيفَةَ فَأَدْخَلَهَا عَلَي عُثْمَانَ، فَقَالَ: أَتَعْرِفُ هَذَا الْكِتَابَ؟ فَقَالَ: " إِنِّي لأَعْرِفُ الْخَاتَمَ "، فَقَالَ: اكْسِرْهَا فَكَسَرَهَا.**  **فَلَمَّا قَرَأَهَا، قَالَ: " لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَتَبَهُ وَمَنْ أَمْلاهُ ".**  **فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَتَتَّهِمُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: " نَعَمْ ".**  **قَالَ: مَنْ تَتَّهِمُ؟ قَالَ: " أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ أَتَّهِمُ "، قَالَ: فَغَضِبَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَامَ، وَقَالَ: وَاللَّهِ لا أُعِينُكَ وَلا أُعِينُ عَلَيْكَ حَتَّي أَلْتَقِيَ أَنَا وَأَنْتَ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِينَ.**  عبد الملك بن هارون از پدرش از جدش نقل كرده است كه در زماني كه آن اتفاق براي عثمان افتاد، گروهي از مردم مصر آمدند؛ در حالي كه همراه با آن ها نامه اي بود كه به صورت كوچ تا شده بود، پيش علي آمدند و گفتند: اين مرد (سنت پيامبر را) تغيير داده و تبديل كرده و مسير دو رفيقش را نمي رود، او اين نامه را به فرماندارش در مصر نوشته كه مال فلاني را بگير، فلاني را بكش و فلاني را تبعيد كن. علي (عليه السلام) نامه را گرفت و بر عثمان وارد شد و گفت: اين نامه را مي شناسي؟ گفت: من مهر آن را مي شناسم؛ پس گفت: آن را باز كنيد، و باز كردند، وقتي آن را خواند گفت: لعنت خداوند بر كسي كه آن را نوشته و كسي كه آن را املا كرده است.  پس علي (عليه السلام) به او گفت: آيا شخصي از خانواده خود را متهم مي كني؟ گفت: بلي. علي (عليه السلام) سؤال كرد: چه كسي را متهم مي كني؟ عثمان گفت: تو نخستين متهم هستي! رواي مي گويد: علي (عليه السلام) خشمگين شد، برخواست و گفت: به خدا سوگند تو را كمك نخواهم كرد، عليه تو نيز كاري نخواهم كرد تا اين كه من و تو در برابر خداوند با يكديگر ملاقات كنيم.  النميري البصري، ابوزيد عمر بن شبة (متوفاي262هـ)، تاريخ المدينة المنورة، ج 2، ص212، ح2008، تحقيق علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1417هـ-1996م.  **روايت دوم:**  **حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَقَّاصِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: رَجَعَ أَهْلُ مِصْرَ إِلَي الْمَدِينَةِ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَي بِلادِهِمْ، فَنَزَلُوا ذَا الْمَرْوَةِ فِي آخِرِ شَوَّالٍ، وَبَعَثُوا إِلَي عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ أَعْتَبَنَا، ثُمَّ كَتَبَ يَأْمُرُ بِقَتْلِنَا، وَبَعَثُوا بِالْكِتَابِ إِلَي عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَدَخَلَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَي عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْكِتَابِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا عُثْمَانُ؟ فَقَالَ: " الْخَطُّ خَطُّ كَاتِبِي، وَالْخَاتَمُ خَاتَمِي، وَلا وَاللَّهِ مَا أَمَرْتُ وَلا عَلِمْتُ ".**  **قَالَ: " أَتَّهِمُكَ وَكَاتِبِي ".**  **فَغَضِبَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَالَ: وَاللَّهِ لا أَرُدُّ عَنْكَ أَحَدًا أَبَدًا**  ابراهيم بن محمد بن سعد از پدرش نقل مي كند كه مردم مصر برگشتند و قبل از اين كه به شهرهاي خود برسند؛ در اواخر ماه شوال به منطقه ذا المروه وارد شدند؛ پيش علي (عليه السلام) فرستادند و گفتند كه عثمان ما را پيش از اين سرزنش مي كرد و سپس نامه مي نويسد و دستور قتل ما را مي دهد، نامه را براي علي (عليه السلام) فرستادند، علي (عليه السلام) به همراه نامه بر عثمان وارد شد و گفت: اي عثمان اين چيست؟ عثمان گفت: اين خط، خط كاتب من و اين نامه، نامه من است، ولي به خدا سوگند من دستور نداده ام و از آن خبر ندارد و سپس به علي (عليه السلام) گفت:  من تو و كاتبم را متهم مي كنم. پس علي (عليه السلام) خشمگين شد و فرمود: به خداوند هيچ كسي را از تو رد نخواهم كرد (جلوي هيچ كس را از حمله به تو نخواهم گرفت).  النميري البصري، ابوزيد عمر بن شبة (متوفاي262هـ)، تاريخ المدينة المنورة، ج 2، ص212، ح2009، تحقيق علي محمد دندل وياسين سعد الدين بيان، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - 1417هـ-1996م.  همچنين عبد الرزاق صنعاني روايت ديگري را در امالي خود نقل كرده است كه بر طبق آن اميرمؤمنان عليه السلام و عثمان به همديگر فحش هاي دادند تا آن روز چنين فحش هاي شنيده نشده است:  **أنا مَعْمَرٌ، حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، قَالَ: " شَهِدْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَبَّا بِسِبَابٍ مَا سَمِعْتُ أَحَدًا اسْتَبَّ بِمِثْلِهِ، وَلَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ نَظَرْتُ إِلَيْهِمَا يَوْمًا آخَرَ فَرَأَيْتُهُمَا جَالِسَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ، أَحَدُهُمَا يَضْحَكُ إِلَي الآخَرِ.**  از سعيد بن مسيب روايت شده است كه روزي علي (عليه السلام) و عثمان را ديدم چنان به هم فحش مي دادند كه مانند آن را نشنيده بودم ؛ و اگر آنچه را بر زبان آوردند به كسي گفته بودم به تو نيز مي گفتم ؛ سپس گفت : اما روزي ديگر آن دو را ديدم كه در مسجد نشسته بودند و يكي به ديگري مي خنديد .  الصنعاني، ابوبكر عبد الرزاق بن همام (متوفاي211هـ)، الأمالي في آثار الصحابة، ج 1، ص70، ح91 ، تحقيق : مجدي السيد إبراهيم ، ناشر : مكتبة القرآن - القاهرة .  نتيجه آن كه اميرمؤمنان، امام حسن و امام حسين عليهم السلام از عثمان و خانه او دفاع نكرده اند، اگر هم جلوي خانه او حاضر شده اند، قصد آن ها دفاع از افراد بي گناه و زن و فرزند عثمان بوده است، نه از خود عثمان . |